

مرحوم آخوند سپس به اشکال سوم اشاره می کند:

«کیف و لو اقتضى التضاد توقف وجود الشيء على عدم ضده توقف الشيء على عدم مانعه لاقتضى توقف عدم الضد على وجود الشيء توقف عدم الشيء على مانعه بدهية ثبوت المانع في الطرفين و كون المطاردة من الجانبين و هو دور واضح.»^۱

توضیح:

۱. اگر تضاد باعث شود که بگوئیم وجود شی بر عدم ضد متوقف است (از باب توقف شی بر عدم مانع) باید

بگوئیم:

۲. عدم ضد (عدم اکل) هم متوقف بر وجود صلوة است (از باب توقف عدم شی بر وجود مانع) چراکه تمنع یک رابطه دو طرفه است.

۳. در حالیکه اگر چنین بگوئیم به دور دچار می شویم چراکه از طرفی وجود صلوة بر عدم اکل متوقف است و عدم اکل بر وجود صلوة.

جواب محقق خوانساری از دور:

مرحوم آخوند به جوابی از دور اشاره می کنند که در اصل متعلق به محقق آقا حسین خوانساری^۲ است:

«و ما قيل في التفصي عن هذا الدور بأن التوقف من طرف الوجود فعلى بخلاف التوقف من طرف العدم فإنه يتوقف على فرض ثبوت المقتضى له مع شراشر شرائطه غير عدم وجود ضده و لعله كان محالا لأجل انتهاء عدم وجود أحد الضدين مع وجود الآخر إلى عدم تعلق الإرادة الأزلية به و تعلقها بالآخر حسب ما اقتضته الحكمة البالغة فيكون العدم دائما مستندا إلى عدم المقتضى فلا يكاد يكون مستندا إلى وجود المانع كي يلزم الدور.»^۳

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۳۰.

۲. رساله مقدمه واجب در ضمن الرسائل محقق خوانساری، ص ۱۵۰.

۳. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۳۰.



توضیح:

۱. در ردّ این دور گفته شده است:
۲. «وجود صلوة بر عدم ازاله» متوقف است به صورت بالفعل ولی «عدم ازاله بر وجود ضد» متوقف است به صورت فرضی.
۳. یعنی اگر مقتضی برای ازاله باشد و همه شرایط دیگر هم باشد و تنها ضد مانع شده باشد، در این صورت عدم ازاله متوقف است بر وجود صلوة.

[فانه يتوقف... = فان التوقف يتوقف على فرض ثبوت المقتضى للوجود]

۴. و اساساً شاید بتوان گفت همیشه «عدم ضد» [عدم ازاله] ناشی از عدم مقتضی باشد چراکه عدم وجود ازاله در جایی که صلوة موجود است، لاجرم به این بر می گردد که چون خدا می داند با وجود مانع، امکان «ازاله» نیست، پس آن را اراده نکرده است.

[و لعلّه... = لعلّ ثبوت المقتضى كان محالاً.]

۵. [بلکه در غیر خدای سبحان هم همین است، چراکه اگر انسان می داند که ضد موجود است. لاجرم اراده نمی کند اتیان ضد دیگر را و نه اینکه اراده کند (مقتضی حاصل شود) ولی ضد مانع باشد.]

«إن قلت هذا إذا لوحظا منتهيين إلى إرادة شخص واحد و أما إذا كان كل منهما متعلقاً لإرادة شخص فأراد مثلاً أحد الشخصين حركة شيء و أراد الآخر سكونه فيكون المقتضى لكل منهما حينئذ موجوداً فالعدم لا محالة يكون فعلاً مستنداً إلى وجود المانع.

قلت هاهنا أيضاً مستند إلى عدم قدرة المغلوب منهما في إرادة و هي مما لا بد منه في وجود المراد و لا يكاد يكون بمجرد الإرادة بدونها لا إلى وجود الضد لكونه مسبقاً بعدم قدرته كما لا يخفى.»^۱

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت) ص ۱۳۰.



توضیح:

۱. ان قلت: اگر جواب در صورتی است که یک شخص واحد، هر دو ضد را به جای آورد. [در این صورت عدم ضد، می تواند ناشی از عدم مقتضی باشد].
۲. ولی اگر دو نفر را فرض کنیم که یکی می خواهد یک شی را به حرکت در آورد و دیگری می خواهد آن را ساکن کند. (سکون و حرکت = ضدین)، در این صورت مقتضی در هر دو طرف موجود است و اگر یکی بر دیگری چیره می شود، می توان گفت عدم ضد، ناشی از وجود ضد دیگر است.
۳. پس در این صورت وجود صلوة (حرکت) متوقف بر عدم ازاله (عدم سکون) است و عدم ازاله (عدم سکون) متوقف بر وجود صلوة (حرکت).
۴. قلت: در این صورت هم عدم، مستند به عدم قدرت است (یعنی شخص مغلوب قدرت نداشته است تا اراده اش را تحمیل کند) و روشن است که برای اینکه مراد موجود شود لازم است قدرت موجود باشد پس اراده بدون قدرت نمی تواند مقتضی را کامل کند.
۵. پس در این صورت عدم مستند به وجود ضد نیست چراکه عدم ضد، مسبوق است به اینکه فاعل قدرت نداشته است.

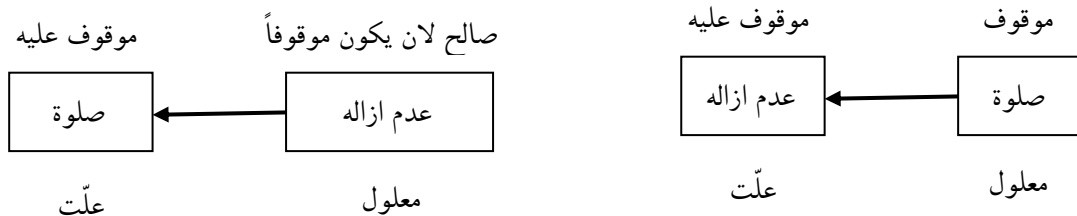


جواب آخوند به محقق خوانساری:

«غير سديد فانه و إن كان قد ارتفع به الدور إلا أنه غائلة لزوم توقف الشيء على ما يصلح أن يتوقف عليه على حالها لاستحالة أن يكون الشيء الصالح لأن يكون موقوفاً عليه [الشيء] موقوفاً عليه ضرورة أنه لو كان في مرتبة يصلح لأن يستند إليه لما كاد يصح أن يستند فعلاً إليه. و المنع عن صلوحه لذلك بدعوى أن قضية كون العدم مستندا إلى وجود الضد لو كان مجتمعاً مع وجود المقتضى و إن كانت صادقة إلا أن صدقها لا يقتضى كون الضد صالحاً لذلك لعدم اقتضاء صدق الشرطية صدق طرفيها مساوق لمنع مانعية الضد و هو يوجب رفع التوقف رأساً من البين ضرورة أنه لا منشأ لتوهم توقف أحد الضدين على عدم الآخر إلا توهم مانعية الضد كما أشرنا إليه و صلوحه لها.»^١

توضیح:

١. [و ما قيل في التفصي...] غير سديد.
٢. اگرچه اگر عدم ضد (عدم ازاله) متوقف بر عدم اراده یا عدم قدرت باشد، دور متوقف می شود ولی:
٣. توقف وجود ضد (وجود صلوة) بر چیزی (عدم ازاله) که «یصلح أن يتوقف عليه» كما كان باقى است. و این هم به همان اندازه دور محال است
٤. چراکه وقتی گفتیم وجود صلوة متوقف بر عدم ازاله است نمی توانیم بگوئیم عدم ازاله صلاحیت این را دارد که «متوقف عليه» باشد برای وجود صلوة [الشیء الصالح لان يكون موقوفاً عليه الشيء] = عدم ازاله که می تواند در برخی از صورت ها، صلوة بر آن متوقف باشد، نمی تواند موقوف عليه باشد برای صلوة.



١. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت) ص ١٣٠.



۵. چراکه بالضرورة اگر صلوة در رتبه ای است که صلاحیت این را دارد که علت باشد برای ازاله [لو كان الصلوة فى مرتبه يصلح لان يستند عدم الازاله الى الصلوة]، نمی تواند معلول عدم ازاله باشد [لما كان يصلح ان يستند صلوة فعلا الى الازاله]

۶. [ان قلت: المنع] صلوة صلاحیت «موقوف علیه» بودن (علت بودن) را ندارد چراکه:

۷. [در جمله اگر الف آن گاه ب، لازم نیست الف و ب موجود باشند تا قضیه صادق باشد بلکه اگر الف موجود نباشد هم، قضیه صادق است، حال:]

۸. در قضیه «اگر مقتضی ازاله موجود بود، علت عدم ازاله، وجود صلوة بود» لازم نیست که بگوئیم «علت عدم ازاله، وجود صلوة است» محقق است [یعنی عدم ازاله متوقف بر صلوة است] چراکه ممکن است قضیه شرطیه صادق باشد، چراکه «مقتضی ازاله موجود نباشد»

۹. پس «وجود صلوة» صلاحیت علیت برای ترک ازاله هم ندارد.

۱۰. [مساوق = قلت] این حرف به معنای آن است که بگوئیم ضدین مانع هم نیستند [چراکه اگر «ضد» صلاحیت این را هم ندارد که مانع در تحقق ضد دیگر شود، پس معلوم می شود اصلاً هیچ ضدیتی بین آنها نیست]

۱۱. و اگر اصلاً تضادی در بین نیست، پس اصلاً توقف در هیچ طرف نیست [نه عدم ازاله بر صلوة و نه صلوة بر عدم ازاله]

۱۲. [و صلوحه لها = صلوح ضد لمانعته]

